

فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره سوم و چهارم،

پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره مسلسل ۴۴-۴۳

درآمدی بر حقیقت و عینیت تاریخی در نهج البلاغه

تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۲۸

تاریخ تأیید: ۸۹/۹/۳۰

دکتر محسن الویری*

قدسیه خدآمی**

حقیقت و عینیت تاریخی دو مؤلفه مهم فلسفه انتقادی تاریخی محسوب می‌شوند. امکان دست‌یابی به حقیقت تاریخی و میزان عینی بودن گزاره‌های آن، در مکاتب مختلف فلسفی و تاریخی بسته به نظام فکری، دیدگاه نظری و رویکرد روشی آن‌ها تعریف‌های مختلفی دارد و میزان خاصی از اعتبار و وثوق را به خود اختصاص می‌دهد. این میزان اعتبار در دوره‌های جدید به ویژه در دوران سلطهٔ مدرنیسم با چالش‌های جدی روبرو شد. با این حال ظهور برخی رویکردهای نو و انتقادی، در دوران پست مدرنیسم فضای مناسبی را برای طرح اندیشه‌های جدید با گرایش‌های دینی فراهم آورده است. پژوهش حاضر بر آن است تا در یک بررسی مقدماتی با مروری بر دیدگاه نظری و مبانی معرفتی نهج البلاغه در بارهٔ شناخت تاریخی و امکان تحقق آن، جایگاه حقیقت و عینیت تاریخی را از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام مشخص کند. از بررسی‌های صورت گرفته،

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.** کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

چنین بر می‌آید که امکان شناخت تاریخی از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام در گستره نهج البلاغه امری بدیهی است و یکی از ارکان معرفت و یقین را تشکیل می‌دهد. هم‌چنین دست‌یابی به حقیقت امری امکان‌پذیر است و رویدادهای تاریخی تنها به جنبه‌های مادی و محسوس که با ابزار تجربی و حسی بتوان آن را درک کرد، محدود نمی‌شوند. از طرفی از داده‌های نهج البلاغه چنین بر می‌آید که عینیت فارغ از ارزش‌گذاری امری محال است، اما این به معنای دخالت ذهن برای تحریف یا همسوسازی تاریخ با پیش‌فرض‌های مورد قبول فرد نیست.

واژه‌های کلیدی: معرفت تاریخی، حقیقت تاریخی، عینیت تاریخی، علمیت تاریخ، نهج البلاغه.



مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین مباحث دانش معرفت‌شناسی، مسئله شناخت، امکان تحقق و چگونگی رخداد آن است. این امکان در طول تاریخ، دست‌خوش نظریه‌پردازی‌های متفاوت و گاه متضاد شده و غالباً ظهور و سیطره یک رویکرد جدید به ارائه رهیافت جدیدی در مسئله شناخت منجر شده است. اولین تأملات نظری غرب در خصوص شناخت و تشکیک در آن به عصر باستان و آثار افلاطون باز می‌گردد. تا جایی که در آن دوران افلاطون مدعی شد این عالم که معلوم ادراکات حسی ماست، عالم حقیقی نیست. در کل بازتاب این بررسی انتقادی سوفسطایی را می‌توان در آثار فلاسفه بزرگی که در صدد بازتعریف شناخت و امکان تحقق آن برآمدند، مشاهده کرد که متأثر از رویکرد غالب، معیار اعتبار شناخت را گاه در تحکیم ایمان به خدا، گاه در عقلانیت، گاه در حس و تجربه جست و جو می‌نمودند.^۱

نقطه عطف این چرخه ناقص نظریه‌پردازی، نقد کانت به امکان شناخت بود. نقد وی به امکان حصول فهم اشیاء، بستری برای ظهور گرایش‌های نسبی‌گرایانه فراهم آورد که

در نهایت به تخریب تمام بنیان‌های معرفتی منجر شد.^۱ چنین رویکردی اصل شناخت را در فلسفه علوم نیز مورد تردید جدی قرار داد. دانش تاریخ نیز که قدمتی به درازای عمر بشر دارد در فراز و فرودهای نظری معطوف به شناخت، متأثر از این فضا حوزه مطالعاتی گسترده‌ای تحت عنوان حقیقت و عینیت تاریخی را در غرب به خود اختصاص داده است. این پژوهش برآن است تا با بررسی این مفاهیم به واکاوی آن در حوزه علوم و معارف اسلامی با محوریت نهج البلاغه که دربردارنده مضامین فلسفی در خصوص تاریخ است، بپردازد.

حقیقت تاریخی و سیر تحول آن در غرب

امروزه مطالعه تاریخ، جست و جو جدی، توان فرسا و ارزش‌مندی برای رسیدن به حقیقت است و از جست‌وجوهای مشابه در عرصه سایر علوم، مانند علم فیزیک و زیست‌شناسی چیزی کم ندارد. با این حال در این‌راه تفاوت‌هایی وجود دارد. در علوم طبیعی، نقش عمده بر عهده ریاضیات و مشاهدات تجربی است و ارزیابی‌ها و داوری‌های متعارض نقش کمتری ایفا می‌کند، اما در تاریخ درست عکس این است. بنابراین، جای گسترده‌تری برای داوری‌های شخصی و دامنه فراخ‌تری برای اختلاف وجود دارد. در تاریخ دسترسی کامل به حقیقت نداریم و از آن‌جا که شواهد همیشه ناقص و غالباً ناکافی‌اند، جای تعجب نیست که مورخان گاهی اختلاف نظر پیدا می‌کنند.^۲

واژه حقیقت در زبان لاتین و ریتاس «veritas» نامیده می‌شود که یونانیان به آن آله‌ته‌یا «aletheia» می‌گفتند که به معنای پرده برگرفتن از چیزی و انکشاف به کار می‌رود. در واقع هدف غایی هر علمی رسیدن به حقیقت است. حقیقت در پاره‌ای از موارد در تقابل با کذب یا نادرستی و در سایر موارد در مقابل عقیده و باور به کار می‌رود. در این خصوص تعاریف متفاوت و متناقضی شده است.^۴

مسئله حقیقت از دید فلسفی با مشکلات اساسی روبرو است. شک و تردید درباره

حقیقت باعث به وجود آمدن نظریه‌های مختلفی در این باب شده است که عبارتند از: ۱. فرضیه تطابق؛ ۲. فرضیه ربط؛ ۳. وضع بینابینی^۵ در فرضیه^۶ اول، منظور از اصل مطابقت این است که هر قضیه و مفهومی در صورتی حقیقی است که با امر واقع در عالم خارج مطابقت کند.^۱ در نتیجه، زمانی به حقیقت می‌رسیم که میان عین و ذهن تطابق وجود داشته باشد. سن توماس اکوئیناس نظریه^۷ تطابق را درباره^۸ حقیقت پذیرفته و مدعی است که حقیقت عبارت از تکافوی عقل به اشیاء و پدیده‌ها است. هر چند دکارت نیز این تعریف را می‌پذیرد، اما مهم‌ترین خصوصیت حقیقت را شفافیت و بدهات می‌داند. و هم‌چنین، افرادی؛ چون کارل پوپر،^۹ هابز،^{۱۰} دکارت،^{۱۱} جان لاک و سایر فلاسفه، نظریه^{۱۲} تطابق عین و ذهن را پذیرفته‌اند.^{۱۳}

بنابراین، طبق نظر عینیت‌گرایان، حقیقت تاریخی همان تطابق گزاره‌های تاریخی با واقع است.^{۱۴} که در راستای اندیشه^{۱۵} ارسطو شکل گرفت.^{۱۶} این رویکرد پوزیتیویستی بر مبنای وحدت روش میان علوم استوار بود.^{۱۷} به عبارت دیگر در شیوه^{۱۸} «پوزیتیویستی»، اساس بر این است که در شناخت تنها باید به داده‌های بی واسطه^{۱۹} حواس پنج‌گانه اکتفا کنیم و بیش از این نمی‌توان به معرفت دست یافت.^{۲۰} آنها معتقدند که روش در علوم انسانی، مانند روش علوم طبیعی است؛ یعنی تنها یک روش در علم وجود دارد و آن هم روش تجربی است.^{۲۱} این رویه تا قرن نوزدهم کما بیش ادامه داشت، اما پس از آن بسیاری از فلاسفه به مقایسه^{۲۲} دانش تاریخ با سایر علوم طبیعی پرداختند^{۲۳} و نخستین مخالفت‌ها علیه آن صورت گرفت.^{۲۴}

این رویکرد جدید که به ذهن مورخ و فعالیت آن توجه داشت، همسو با اندیشه^{۲۵} دکارت، تاریخ را از ورطه^{۲۶} علوم بیرون نهاد.^{۲۷} امکان دست یابی به حقیقت تاریخی و به عبارت دیگر، مطابقت واقعیت بیرونی با ذهن را به جهت تعلق داشتن به گذشته نفی نمود و مدارک و شواهد را به سبب جریان تفکری که روی آن صورت گرفته، غیر عینی دانست.^{۲۸} این رویکرد به رهیافت جدیدی در شناخت حقیقت تاریخی دست یافت که بر اساس آن نگاه به تاریخ از دریچه^{۲۹} حال و مورخی که در شرایط کنونی قرار دارد، صورت

می گرفت. پیدایش این روند به کم‌رنگ شدن و در نهایت نفی واقعیت بیرونی منتهی شد و تاریخ متکفل تولید و باز تولید ذهن مورخ گردید.^{۱۹}

اما در مورد فرضیه دوم؛ یعنی فرضیه ربط، تلاش بر این است که واقعیت نه به عنوان رابطه‌ای بین اظهار(گزاره) و حقیقت بیان گردد، بلکه به صورت رابطه میان یک اظهار و اظهاری دیگر توصیف شود. به این ترتیب، موقعی گفته می‌شود که یک اظهار واقعیت دارد که با همه اظهارات دیگری که حاضر به قبول آن هستیم، مرتبط باشد یا با آنها جور در بیاید.^{۲۰} طبق این نظریه، قضیه حقیقی است که با قضایای قبلی مورد قبول؛ توافق داشته باشد.^{۲۱} اما باید دانست که این فرضیه در باطن حاوی نوعی تضاد درونی است. در این فرضیه واقعیت چیزی نیست که برای خود وجود داشته باشد اعم از این که کسی به آن توجه کند یا نه. بلکه در واقع، نتیجه‌گیری از یک عمل فکری است. از طرف دیگر، استقلال در این فرضیه از قلم افتاده است که ما آن را با واقعیت هم‌بسته می‌دانیم.^{۲۲}

در مورد حالت بینابینی می‌توان گفت که به عقیده والش باید بکوشیم تا ترکیبی از هر دو نظر را به وجود آوریم؛ یعنی در حالی که منکر این هستیم که مورخان می‌توانند حقایقی را به عنوان واقعیت مطلق بپذیرند و با گروه طرفدار فرضیه ربط این اختلاف را داشته باشیم که آنها می‌گفتند: کلیه اظهارات تاریخی نسبی است. اما با طرفداران فرضیه انطباق دایر بر این که در تاریخ نیز، مانند ادراک کوششی به عمل می‌آید که ویژگی‌های واقعیت به صورت مستقل توصیف گردد، هم عقیده هستیم. باید گفت که این اظهار تاریخی بیهوده نیست؛ زیرا داوری تاریخی آن هرچه باشد، زیر بنایی دارد که بر نوع خاصی از تجربه استوار است. نوعی از تجربه که در آن به گذشته دسترسی داریم، ولی نسبت به آن دید مستقیمی نداریم.^{۲۳}

در نتیجه، وقتی سؤال می‌کنیم که یک حقیقت و واقعیت تاریخی چیست؟ این ویژگی به وضوح دیده می‌شود که در تاریخ حقایق طوری نیستند که بتوان آنها را به صورت مستقیم، آزمایش و وارسی کرد و از روی انطباق آن حقایق با اظهارات و ارزیابی‌ها، حقیقت را سنجید.^{۲۴} بنابراین، باید به داده‌ها و گزارش‌های شاهدان پیشین اکتفا شود^{۲۵} و

مورخ نهایت سعی و تلاش خود را انجام دهد تا به کشف آنچه بوده از روی آن چه هست، برسد.^{۲۶}

حقیقت تاریخی از منظر نهج البلاغه

بر خلاف تحلیل برخی از فیلسوفان غربی در خصوص حقیقت،^{۲۷} امیرمؤمنان علی علیه السلام حقیقت را قابل شناخت و دستیابی می‌داند و بر اساس پذیرش همین اصل در خطبه‌های مختلف، منابع و سرچشمه‌های شناخت را معرفی می‌نماید.^{۲۸} از نگاه ایشان حقیقت تاریخی به عنوان یکی از مصادیق حقیقت، نه تنها امکان و ظرفیت باز شناسی دارد، بلکه در مرتبه بالاتر به عنوان یکی از منابع مهم معرفتی قلمداد می‌شود. به عنوان مثال، ایشان در خطبه‌ای می‌فرمایند:

آیا نشانه‌هایی از زندگی گذشتگان که بر جای مانده، شما را از دنیاپرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید، آیا در زندگانی پدرانتان آگاهی و عبرت آموزی نیست؟^{۲۹}

بر این اساس، امیرمؤمنان علیه السلام با عبارت «اگر خردمندید» انسان‌های صاحب خرد را مورد خطاب قرار می‌دهد و بدین مضمون اشاره می‌کند که هر انسان صاحب خردی باید با روش عقلی به درک گذشته و عبرت آموزی از پیشینیان که مستلزم پذیرش قانون مندی تاریخ است، ملتزم شود و در تأیید آن در چند فراز بعد از این خطبه می‌فرماید:

آیندگان نیز راه گذشتگان را می‌پویند.^{۳۰}

بر این اساس، از منظر آن حضرت علیه السلام دستیابی به حقیقت تاریخی امکان‌پذیر است و ایشان این اصل را مبنای نگاه تاریخی خود قرار داده‌اند. برای این منظور به بررسی برخی از گزاره‌های تاریخی نهج البلاغه می‌پردازیم تا به نتایج سودمندی دست یابیم. به عنوان نمونه، ایشان در خطبه‌ای به تاریخ انبیاء گذشته و سیره عملی ایشان پرداخته‌اند. فرازی از این خطبه به این شرح است:

اگر می‌خواهی ...، موسی علیه السلام و زندگی او را تعریف کنم، آن‌جا که می‌گویند: «پروردگارا هرچه به من از نیکی عطا کنی، نیازمندم.» به خدا سوگند، موسی علیه السلام جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد، چیز دیگری نخواست؛ زیرا موسی علیه السلام از سبزیجات می‌خورد، تا آن‌جا که بر اثر لاغرگی و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود و اگر می‌خواهی ... حضرت داوود علیه السلام، صاحب نی‌های نوازنده و خواننده بهشتیان را الگویی خویش سازی که با هنر دستان خود از لیف خرما، زنبیل می‌بافت و از هم‌نشینان خود می‌پرسید: چه کسی از شما این زنبیل را می‌فروشد؟ و با بهای آن به خوردن نان جو قناعت می‌کرد. اگر می‌خواهی از عیسی بن مریم بگویم که سنگ را بالش خود قرار می‌داد. لباس پشمی خشن به تن می‌کرد و نان خشک می‌خورد. نان خورش او گرسنگی و چراغش در شب ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود. میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. زنی نداشت که او را فریفته خود سازد. فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد. مالی نداشت که او را سرگرم کند و طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید. مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی دست‌هایش بود.^{۳۱}

چنان که ملاحظه شد، امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه به نکات بسیار ظریف و ملموسی اشاره کردند که در آن هیچ ابهام یا تردیدی وجود نداشت. گزاره‌هایی که ایشان در این خطبه مورد توجه قرار دادند، عبارت بود از: شکل ظاهری، نوع تغذیه، نوع لباس، نوع مسکن، شغل، امکانات مادی، شرایط زندگی، گفت‌وگوها و ...

با توجه به عبارت‌های روشن و صریح نهج البلاغه که به ذکر جزئیات زندگی انبیای پیشین می‌پردازد، می‌توان به امکان حصول حقیقت تاریخی به شکل مصداقی حکم نمود؛ زیرا در عبارت‌های این گزاره تاریخی نشانه‌ای از «تردید»، «شک» و یا «احتمال به خطا»

وجود ندارد و مطالب مذکور به مدد قراین و شواهد محتمل بیان نشده است. بدین معنا که ایشان از عبارتی به این مضمون که «از قراین چنین برمی آید...» یا «گمان می رود که...»^{۳۲} استفاده نموده اند، بلکه با عبارت شفاف و دقیق تاریخی از گذشته های دور خبر داده اند. روایت دیگری از ایشان که هم چون خطبه پیشین به گذشته دور و دوران بنی اسرائیل اشاره دارد، با چنین مضامین روشنی ارائه می شود:

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، فرزندان اسحاق پیامبر و فرزندان اسرائیل «یعقوب» (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید، راستی چقدر حالات ملت-ها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است. در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند، اندیشه کنید. زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می کردند و آنها را از سرزمین های آباد، از کناره های دجله و فرات و از محیط های سرسبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم گیاه و بی آب و علف، محل وزش بادهای، و سرزمین هایی که زندگی در آن-جاها مشکل بود، تبعید کردند و آنان را در مکان های نامناسب، مسکین و فقیر، هم نشین شتران ساختند. خانه هایشان پست ترین خانه ملت ها و سرزمین زندگیشان خشک ترین بیابان ها بود. نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند و نه سایه محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند. حالات آنها دگرگون، قدرت آنها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی سخت و در جهانی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور و بت ها را پرستش می کردند. قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری های پیاپی در میانشان رواج یافته بود.^{۳۳}

سخن گفتن از پادشاهان آن دوران، نام بردن از مکان ها و سرزمین های محل سکونت ایشان، وصف دقیق آن سرزمین ها و بیان اوضاع و شرایط اجتماعی حاکم بر آن دوران،

همگی - به شکل مصداقی - بر این قضیه دلالت دارند که از منظر امیرمؤمنان علیه السلام حقایق گذشته به صراحت قابل دست‌یابی است.

عبارت «فَمَا أَشَدَّ إِعْتِدَالِ الْأَحْوَالِ...»؛ راستی چقدر حالات ملت‌ها با هم یک‌سان و در صفات و رفتارشان با یک‌دیگر همانند است» سندی روشن بر امکان درک و فهم دقیق گذشته است؛ زیرا جامعه و احوالات آن امری ساده و بسیط نیست که بتوان به راحتی بر آن احاطه یافت و ظرفیت‌های آن را درک کرد و بر اساس آن به پیش‌بینی‌هایی دست زد. شناخت جامعه و ملت‌ها از شناختی که در علوم تجربی به دست می‌آید، بسیار پیچیده‌تر است؛ چون عامل انسانی در آن دخیل است و نمی‌توان به راحتی بر احساسات، انگیزه‌ها و کنش‌های او دست یافت. بنابراین، تحلیل تاریخی و دست یافتن به عناصر تشکیل دهنده یک واقعه تاریخی و در نهایت کشف قانون، نیازمند تلاشی بسیار وسیع و گسترده است و به همین دلیل، بسیاری از فلاسفه و مورخان غربی از امکان دست‌یابی به قانون در تاریخ مأیوس شده‌اند.

درک شباهت دقیق صفات‌ها و حالت‌های همه ملل که در این خطبه با لفظ «اشد الاعتدال» بیان شده است، نشان از امکان شناخت پیچیدگی‌های جوامع گذشته و درک صحیح آن دارد و این امکان با عبارت «فاعتبروا» که همگان را شامل می‌شود، برای نوع بشر فراهم می‌گردد. هر چند که مخاطبان این عبارت، جمعی از مسلمانان بودند. عبارت بعدی این خطبه و سخنان شفاف و روشن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اوضاع ملت‌های پیشین و داستان زندگی آنان، تحقق این امر را به شکل عینی نشان می‌دهد.

ایشان در خطبه‌ای دیگر که به شرح جریان حضرت موسی علیه السلام و فرعون می‌پردازد، با بهره‌گیری از واژه «لقد»، قطعیت گزاره‌های تاریخی را به اثبات می‌رساند.^{۳۴} کاربرد لام تأکید به همراه «قد» تحقیق که بر سر فعل ماضی آمده است به وضوح نشان می‌دهد که آن حضرت علیه السلام با یقین و اطمینان کامل از درستی سخن خود و برای تأکید از این لفظ استفاده کرده است.

ابعاد حقیقت تاریخی از منظر امیر مؤمنان علیه السلام

تاریخ و حقایق آن، متأثر از رویکردها و ملاحظات مورخ دارای ابعاد مختلفی می‌گردد و بر این اساس، وسعت نگاه مورخ^{۳۶} به موضوع تاریخ در گستردگی دامنه آن تأثیر گذار خواهد بود. از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام که تاریخ را در سطحی وسیع‌تر به عنوان یکی از منابع بینش و معرفت معرفی نمودند، ابعاد و زوایای تاریخ فراتر از تحلیل‌های انحصار گرایانه در جلوه‌های مادی آن است. بر این اساس لازم است به بخشی از ابعاد تاریخ از منظر ایشان توجه شود.

الف) حقیقت تاریخی در پیوند با مبانی غیر مادی

گستره حقیقت تاریخی بیش از آن که به جلوه‌های مادی یا به عبارت دیگر حسی^{۳۷} آن محدود شود، در تحلیل‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به مبانی غیر مادی پیوند خورده است. بر این اساس ایشان در کنار واگویی حقایق مادی و صوری؛ چون شیوه نشستن، غذا خوردن، کارکردن، شکل ظاهری، نوع تغذیه، نوع لباس، نوع مسکن و نوع وسایل خانه و ... که عبارت‌هایی صریح و روشن است، رویکرد تحلیلی غیر محصور در قالب‌های مادی نیز دارند. به عنوان مثال، در بیان سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

پس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاکیزه و پاکت اقتدا کن که راه و رسم او الگویی است برای الگوظلمان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد و محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جای قدم او نهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود. دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت و چون دانست، خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت و چیزی را که خدا کوچک شمرده، کوچک و ناچیز می‌دانست.

اگر در ما نباشد جز آن که، آنچه خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند، دوست بداریم یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان‌های او کافی است. همانا پیامبر (که درود خدا بر او باد) بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، چون برده ساده می‌نشست، با دست خود کفش خود را وصله می‌زد، جامه خود را با دست خود می‌دوخت، بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد، پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.^{۳۷}

با بررسی گزاره‌های تاریخی نهج البلاغه و تحلیل داده‌های آن می‌توان به این نکته پی برد که از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام رویداد تاریخی نه تنها به جنبه مادی و محسوس آن که با ابزار تجربی و حسی بتوان آن را درک کرد؛ محدود نمی‌شود. بلکه در اندیشه ایشان جنبه مادی تاریخ تنها اولین لایه و پوسته ظاهری آن است و در ورای این پوسته ظاهری معنای کلی نهفته است^{۳۸} که در سایه آن می‌توان به تحلیل جزئیات لایه ظاهری پرداخت. به عنوان مثال در خطبه ذکر شده، امیرمؤمنان علیه السلام در کنار بیان سیره فردی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که با نگاه مادی قابل مشاهده است، از مباحثی سخن می‌گوید که جنبه حسی ندارد و مشاهده پذیر نیست. عبارت‌هایی که درباره «زهد» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار سیره شخصی و محسوس ایشان آمده است، دو لایه بودن تاریخ را به شکل عینی نشان می‌دهد؛ زیرا دنیا گریزی و زهد، مفهومی غیر مادی و نامحسوس است که با چشم سر قابل مشاهده نیست، بلکه مفهومی کلی است که در سایه آن می‌توان به تحلیل و تفسیر سیره قابل مشاهده پرداخت. این نگاه و اندیشه با تفکر برخی از مورخان و اندیشمندان غربی که تاریخ را به محسوسات محدود می‌کنند، در تضاد است.^{۳۹} به عبارتی دیدگاه انسان‌گرایانی که حتی نیروهای فوق طبیعی و الهیات را هم از تاریخ حذف کرده‌اند^{۴۰} با دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

متفاوت است.

در نتیجه، این رویکرد امیرالمؤمنین علیه السلام به تاریخ نیازمند مبانی جدیدی است. در کل می توان نتیجه گرفت که این دو لایه مکمل و معنا بخش یکدیگرند و به همین جهت در کنار هم می آیند و همواره در کنار داده های تاریخی نهج البلاغه شاهد گزاره های معناگرایانه و فوق مادی هستیم که به گزاره های محسوس، معنا و مفهوم دیگری می - بخشند. در خطبه دیگری از ایشان در وصف جنگ های صدر اسلام چنین آمده است:

در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و با پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود می جنگیدیم. این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری در برابر ناگواری ها و جهاد و کوشش در برابر دشمن، ثابت قدم می ساخت. گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می کردند و هر کدام می خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاهی ما بر دشمن پیروز می شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می کرد. پس آن گاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل کرد و پیروزی را به ما عنایت فرمود تا آن جا که اسلام استحکام یافته، فراگیر شد و در سرزمین های پهناوری نفوذ کرد.^{۱۴}

امیرمؤمنان علیه السلام در هنگام روایت جنگ های صدر اسلام و شرح وقایع آن دوره، از مبانی غیر مادی سخن می گوید که بر جریان تاریخ آن دوره اثر گذار بوده است. آن حضرت علیه السلام در کنار شرح چگونگی جنگ که یک واقعه قابل مشاهده است، آن را عامل ازدیاد ایمان و تسلیم - که امری قلبی و معنوی است - می داند. «ما یزیدنا ذلک الاّ ایمانا» این گزاره غیر ملموس که ارتباط مستقیمی با گزاره های ملموس برقرار کرده است، به وفور در یافته های تاریخی نهج البلاغه مشاهده می شود. ایشان در ادامه خطبه پس از بیان مبارزات مسلمانان با کفار، می فرماید:

آن‌گاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما

نازل کرد و پیروزی را به ما عنایت فرمود.

در این فراز به شکل محسوس‌تری عوامل غیر مادی را در جریان یک واقعه تاریخی قابل مشاهده به کار گرفته‌اند. «یاری خداوند» در پیروزی مسلمانان و شکست کفار از جنس مادی و قابل مشاهده نیست، اما در میان فرازهای تاریخی نهج البلاغه و به عنوان یکی از داده‌های تاریخی آن بیان شده است.

یا در فراز دیگری از خطبه ۱۹۲ که به تشریح وضعیت امت‌های پیشین می‌پردازد به وضعیت تأسف بار آنان به سبب تفرقه و جدایی توجه می‌نماید و در ادامه، از ظهور پیامبر ﷺ سخن می‌گوید و از آن در مقابل «نقمت» گذشته، به عنوان «نعمت» یاد می‌کند.

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر ﷺ بر آنان فرو ریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد؟ و با دعوتش آنها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند، جویبارهای آسایش و رفاه را برایشان روان ساخت؟ و تمام برکات آیین حق آنها را دربرگرفت؟ در میان نعمت‌ها غرق گشتند، در خرّمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، در پرتو عزّتی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند. پس آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند، فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می‌کنند که آنها مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.^{۴۲}

آن حضرت ﷺ ضمن بیان تاریخ صدر اسلام و بررسی موقعیت جامعه اسلامی پس از

ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله از واژه‌هایی، چون «نعم الله»، «جناح کرامه» و «برکت» استفاده می‌کنند و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را سبب گسترش بال‌های کرامت الهی و برکات او می‌دانند. تحلیلی که در نگاه مادی و ملموس قابل مشاهده نیست.

ب) گستره تاریخ پیش از هبوط آدم

علاوه بر آن چه ذکر شد، امیرمؤمنان علیه السلام نه تنها گزاره‌های غیر مادی را در کنار دیگر گزاره‌های تاریخی قرار می‌دهند، بلکه گاهی به امور تاریخی کاملاً نامحسوس می‌پردازند. به عنوان مثال، شرح احوال حضرت آدم علیه السلام و جریان‌های او در بهشت، این مسئله را نشان می‌دهد که موضوع تاریخ از منظر ایشان تنها جریان‌های صرفاً مادی پیرامون ما نیست، بلکه دایره وسیع‌تری را شامل می‌شود. آن حضرت علیه السلام در این باره می‌فرماید:

فرشتگان مقرب خود را آزمود و فروتنان را از گردن‌کشان جدا فرمود. با آن که از آن چه در دل‌هاست و از اسرار نمان آگاه است، به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آن‌گاه که آفرینش او به اتمام رسید و روح در او دمیدم، برای او سجده کنید». فرشتگان همه سجده کردند، مگر ابلیس که حسادت او را فرا گرفت. شیطان بر آدم علیه السلام به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه بر اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و سرسلسله متکبران است که اساس عصیت را بنا نهاد. لباس کبریایی و عظمت با خدا درافتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد.^{۴۳}

امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه با بیان داستان حضرت آدم علیه السلام در بهشت، آن را به عنوان یک واقعه تاریخی نقل کرده‌اند و بدین شکل موضوع تاریخ را از قضایای مادی صرف خارج دانسته‌اند.

علمیت تاریخ از منظر فلاسفه غربی

پیش از این به سیر تحول تاریخ در غرب اشاره کردیم. یکی از مسائل بحث برانگیز در این حوزه، علمیت تاریخ است که از سوی کرسی‌های نظریه پردازی مورد نقد جدی قرار گرفته است. عمده‌ترین دلایل رد صلاحیت علمی تاریخ، مسئله تجربه‌پذیری و عینیت تاریخ است که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

الف) مسئله تجربه‌پذیری تاریخ

یکی از علل رد صلاحیت علمی تاریخ، تجربه‌ناپذیری گزاره‌های آن است؛ زیرا چشمگیرترین خصیصه تاریخ این است که حقایقی را که می‌خواهد توصیف کند، حقایق گذشته است.^{۴۴} به گفته جان لاک، تجربه پایه و اساس هر شناختی است. تجربه باوران (پوزیتیویست‌ها) می‌گفتند که تنها علوم طبیعی قابل تجربه هستند و در مقابل، تاریخ چندان به الزامات و شرایط این رهیافت پای‌بندی ندارد.^{۴۵} و معتقد بودند که علم یک شیوه دارد و آن هم مشاهده امور و تعمق ذهن و اثبات رأی است. دانشی که این شیوه را نداشته باشد، دانش نیست.^{۴۶} نتیجه چنین شرایط پیچیده‌ای، تردیدهایی جدی راجع به واقعیت زیر بنایی تاریخ به وجود آورد^{۴۷} که منجر به ارائه نظریه‌های سازه‌انگار و در نتیجه رد یک گذشته مستقل و خارج از ذهن مورخ شده است.^{۴۸}

این منشأ خلط سبب شد، تاریخ را از زمره علوم حذف کنند. البته این دیدگاه آن قدر افراطی بود که از طرف خود فلاسفه غرب، تردیدهایی نسبت به آن صورت گرفت و مورد نقد واقع شد.^{۴۹} این دیدگاه که صرف مشاهده مستقیم و آینه‌وار را تنها راه رسیدن به حقیقت تاریخ بدانیم،^{۵۰} دیدگاهی است که از منظر امام‌العظیمی^{۵۱} مورد قبول نیست. ایشان به طور صریح می‌فرمایند:

پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها

نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آن‌جا که گویی

یکی از آنان شده‌ام.^{۵۱}

براین اساس، ایشان عدم مشاهده‌پذیری تاریخ را مانع شناخت آن نمی‌دانند و معتقدند که هر چند از راه مشاهده مستقیم زندگی پیشینیان قابل مشاهده نیست، اما از طریق بررسی تاریخ آنان که به ما رسیده است، می‌توان به شناخت متقنی از گذشته دست یافت و مشاهده و بررسی اخبار، به درک و فهم گذشته یاری می‌رساند.^{۵۲} در نتیجه، غیر حسی بودن تاریخ را مانع درک آن نمی‌دانند. بلکه، گاه به روش‌های تجربی صرف خرده گرفته و تکیه بر عقل و اندیشه را برتر از تجربه حسی می‌دانند و در این باره می‌فرمایند:

اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ زیرا گاهی چشم دروغ می‌نماید، اما آن کس

که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند.^{۵۳}

بر این اساس، ایشان در رتبه‌بندی مدرکات، قوه عاقله را برتر از قوای حسی قرار می‌دهند و نه تنها مشاهده مستقیم را پایه هر شناختی نمی‌دانند، بلکه در صحت اعتبار آن به شکل دائمی تشکیک وارد می‌کنند و قوای عاقله را معیار مناسب‌تری می‌دانند. با این وجود، این به معنای نفی ابزار مادی از سوی ایشان نیست، بلکه این ابزارها در جای خود مورد تأیید هستند، به طوری که در خطبه‌ای پس از پرهیز دادن مردم از غیبت، در شناخت حق از باطل چنین آمده است:

بدانید که میان حق و باطل، جزء چهار انگشت فاصله نیست. باطل آن است

که بگویی شنیدم، حق آن است که بگویی دیدم.^{۵۴}

به این معنا استفاده از ابزار مادی در جای خود، تأیید می‌شود. علاوه بر این، هر چند ایشان بر تجربه و به کارگیری آن تأکید دارند چنان که در سخنی آورده‌اند:

به کارگیری تجربه رمز پیروزی است.^{۵۵}

اما اساساً ملاک تجربه‌پذیر بودن را قابل مشاهده بودن نمی‌دانند. چنان که در خطبه‌ای می‌فرمایند:

شما در امور و حوادث روزگار تجربه آموختید و از تاریخ گذشتگان

پندگرفتید.^{۵۱}

لفظ «جربتم» از ریشه «جرب» به معنای تجربه و آزمایش کردن است. واژه «الامور» که به امور و حوادث روزگار ترجمه شده، مطلق و به شکل کلی آمده است و صرفاً دلالت بر مشهودات ندارد و با قرینه سخن بعدی (وعظتم بمن کان قبلکم) می‌توان به این نتیجه رسید که تاریخ گذشتگان نیز از جنس امور و حوادث روزگار است و در نتیجه تجربه‌پذیر است و این تجربه به شکل موعظه در اختیار آیندگان قرار خواهد گرفت.

با این حال، چنان که پیش از این نیز بیان شد، تجربه‌پذیری در ادبیات امیرمؤمنان علیه السلام فراتر از مشاهدات عینی است و هم چون نگاه مادی و پوزیتیویستی این امر را محدود به محسوسات نمی‌دانند.

ب) مسأله عینیت تاریخ

عینی نبودن تاریخ به عنوان یکی از دلایل مهم عدم تحقق معرفت تاریخی فلاسفه غربی مطرح شده است. منظور از عینی مفهومی است که در برابر ذهنی قرار می‌گیرد و به معنای مطابق با واقع است^{۵۷} و مراد از عینیت، حالت شناختی فاقد تمایلات و هیجانات و قضاوت‌های ارزشی است.^{۵۸} بر این اساس، نتیجه‌گیری‌های ما باید با توجه به موضوع و بدون دخالت گرایش‌ها باشد و حال آن که داوری‌ها از ماهیت ذهن فاعل شناسا ناشی می‌شود و صدق و کذب این گزاره‌ها مستقل از تفکر و احساس مورخ نیست.^{۵۹} مورخان همواره انواع تعصب‌ها، پیش داوری‌ها و گرایش‌های خود را در تحلیل‌هایشان دخالت می‌دهند، در حالی که در پژوهش‌های علوم طبیعی وفاق و اتفاق در نتایج علمی مشهود است.^{۶۰} با این توصیفات، آیا تاریخ می‌تواند دارای کیفیات عینی باشد؟ یا به زبان ساده‌تر، آیا تاریخی تحت عنوان تاریخ عینی وجود دارد؟ اگر وجود دارد، آیا تاریخ قادر به تحصیل عینیت موجود در علوم طبیعی است؟

پاسخ مستقیم و روشن به این پرسش‌ها آسان نیست. یکی از چیزهایی که برای فردی که به تاریخ می‌نگرد بسیار چشمگیر است، تعدد شرح‌ها و توصیف‌های متفاوتی است که

وی دربارهٔ یک موضوع واحد با آن روبه رو می‌شود. البته، این در حالی است که هر یک از این شرح‌ها مدعی حقیقت‌گویی هستند. این عامل باعث می‌شود، عینیتی که مورخان می‌توانند برای رسیدن به آن امیدوار باشند، محدود گردد و یا ماهیت آن تغییر یابد. در این میان برخی از مورخان در ظاهر می‌کوشند خود را از قید اندیشه‌هایی که در ذهن دارند، آزاد کنند و کاملاً بی‌طرفانه به حقایق توجه کنند، اما خود از این قضیه ابراز ناراحتی کرده‌اند که اگر به تاریخ با همان بی‌طرفی نگاه کنیم که به فیزیک نگاه می‌کنیم نتیجه‌ای که به بار خواهد آمد، اصلاً تاریخی نیست.^{۶۱} پس در این میان تکلیف ما چیست؟

عینیت دارای دو معنا است^{۶۲} و معنای دوم نامحتمل است. آن معنای عینیت که مورد قبول و پذیرش است و پایبندی به آن ضروری است، این است که ذهنیت مورخ و علاقه‌ها و باورهای مورد ادعای او، نباید باعث تحریف تاریخ شود. در واقع دخالت ذهنیت برای تحریف، تغییر و یا همسوسازی تاریخ با پیش فرض‌های مورد قبول مورخ چیزی است که با روح و معنای عینیت در تضاد است و هر مورخی باید با بی‌طرفی و عدم دخالت تعصب‌ها، به تحلیل داده‌های تاریخی بپردازد.^{۶۳} با این حال این به معنای نفی و کنار گذاشتن تمام ارزش‌ها و باورها نیست؛ زیرا چنین امری ممکن نیست.^{۶۴} انسان، ناگزیر است که در دنیا به مسائلی اعتقاد داشته باشد؛ مثلاً در اعتقاد به وجود خدا، وی یا به این مسئله اعتقاد دارد یا ندارد. اعتقاد به هر کدام جنبهٔ ارزشی دارد و بر نگرش وی به تاریخ خواسته یا ناخواسته اثر می‌گذارد. در نتیجه، هر مورخی پیش فرض‌های مسلم و محکمی دارد که بر نگرش تاریخی و روایت وی از تاریخ مؤثر است.^{۶۵} بنابراین، عینیت به معنای دوم آن؛ یعنی حذف کلیهٔ باورها و پیش‌فرض‌های مسلم و ارزش‌ها، مورد قبول ما نیست.^{۶۶} به قول اتکینسون عینیت فارغ از ارزش‌گذاری، امری محال و غیر عملی است.^{۶۷}

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام نیز در روایت‌های تاریخی، عینیت به معنای اول را لحاظ نموده‌اند و در عین حال عینیت به معنای دوم را آن گونه که بیان شده، ناممکن دانسته و عقاید، باورها و ارزش‌های خویش را در تحلیل تاریخ دخالت داده‌اند. با این وجود پیش فرض‌های ایشان موجب تغییر و تحریف تاریخ نمی‌گردد. به عنوان مثال، ایشان در

گزارشی از نهج البلاغه می‌فرمایند:

خدا را خدا را، از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی برحذر باشید که جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه‌های شیطانی است که ملت‌های گذشته و امت‌های پیشین را فریب داده است، تا آن‌جا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند و به آسانی به جایی که شیطان می‌خواست، کشانده شدند. کبر و خودپسندی چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خون‌ریزی گذرانند و سینه‌ها از کینه‌ها تنگی گرفت.^{۱۸}

از نظر امیرمؤمنان علیه السلام تاریخ عینی هیچ منافاتی با دخالت برخی از امور ارزشی ندارد و این نوع دخالت به عینیت تاریخ لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. به عنوان مثال، آن حضرت در این خطبه تکبر و تفاخر جاهلی را به عنوان عوامل سقوط جوامع پیشین مطرح کرده است. این مسئله نشان می‌دهد که نه تنها گزاره‌های ارزشی در فرازهای تاریخی نهج البلاغه حضور پررنگی دارد، بلکه در تبیین تاریخ از این مؤلفه‌ها مدد گرفته می‌شود. ایشان در خطبه دیگری پس از ستایش خداوند می‌فرمایند:

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری و ترس از خدایی سفارش می‌کنم که شما را جامه‌ها پوشانید و وسایل زندگی شما را فراهم کرد، اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود داشت یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان بن داوود علیه السلام چنین می‌کرد. او که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختیارش قرار داد، اما آن‌گاه که پیمان عمرش لبریز و روزی او تمام شد، تیره‌های مرگ از کمان‌های نیستی بر او باریدن گرفت، و خانه و دیار از او خالی گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند و دیگران آنها را به ارث بردند.^{۱۹}

سفارش به تقوا و پرهیزکاری یکی از ارزش‌های الهی است که در تلفیق با تاریخ از

ضرورت آن سخن به میان آمده است. بر این اساس، بیان ارزش‌ها و تمایلات در تحلیل گزاره‌های تاریخی نهج البلاغه مسئله‌ای است که با بیان شواهد متعدد اثبات شده است.

باورها و اعتقادات نیز، مانند ارزش‌ها در تحلیل تاریخ نقش به‌سزایی دارند و آن حضرت علیه السلام ضمن طرح مباحث تاریخی، گاه برخی از عقاید خویش را مطرح می‌نمایند. به عنوان مثال، در خطبه‌ای که پیش از این بیان شد^{۷۰} ضمن شرح تاریخ صدر اسلام، نقش ایمان به خدا را به عنوان یک اعتقاد راسخ و محکم در پیروزی مسلمانان به صراحت و شفافیت بیان می‌کنند و به تحلیل این عنصر اعتقادی در این فراز تاریخ می‌پردازند.

ورود مؤلفه‌های ایمانی و اعتقادی در تحلیل تاریخ نهج البلاغه، بیان‌گر تأکید امیرمؤمنان علیه السلام بر جایگاه این عناصر در تبیین تاریخ است به طوری که هیچ فراز تاریخی در نهج البلاغه، بدون حضور چنین عناصری یافت نمی‌شود. در نمونه دیگری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این عناصر چنین ظهور می‌یابند:

خداوند پیامبرش را با نوری درخشان، برهانی آشکار، راهی روشن و کسابتی هدایت‌گر برانگیخت. خانواده او نیکوترین خانواده و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه‌های آن راست و میوه‌های آن سر به زیر و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه و هجرت او به مدینه پاک و پاکیزه است که در آن-جا نام او بلند و دعوتش به همه جا رسید، خدا او را با برهانی کامل و کفافی (قرآن) و پندهای شفابخش و دعوتی جبران‌کننده فرستاد. با فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شریعت‌های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت‌های راه‌یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود. پس هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند به یقین شقاوت او ثابت خواهد بود.^{۷۱}

امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خانواده، زادگاه، هجرت و اقدامات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از مقوله‌های تاریخی هستند، مباحث اعتقادی و باورهای خویش را در

این توصیف دخالت داده‌اند. ایمان به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط ایشان با وحی، داشتن کتاب آسمانی و... از جمله باورهایی است که در این گزاره تاریخی به شکل آشکار و شفاف بیان شده است.

ایشان در خطبه‌ای طولانی از برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان سخن می‌گویند و به بیان جریان معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شکل مفصل می‌پردازند و به وضوح معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان یک اعتقاد راسخ مطرح می‌کنند.^{۷۲} نمونه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به سبب حجم زیاد، از ارائه آن در این پژوهش خودداری می‌کنیم.

نتیجه

با بررسی‌هایی که در بهترین حالت می‌توان آن را گام نخست نامید، مشخص شد که امکان دست‌یابی به تاریخ به شکل عملی در روایت‌های نهج البلاغه مشهود است و تاریخ از منظر امیرمؤمنان علیه السلام یکی از منابع معرفت تلقی می‌شود. قطعی و جزمی بودن حقایق تاریخی را در نهج البلاغه، می‌توان از طریق سخنان آن حضرت علیه السلام که با اسلوب و فنون بلاغت تأیید و تأکید شده است، به دست آورد. بر این اساس، ایشان به طور عملی در مقابل رویکرد تجربه‌گرا و پوزیتیویستی، مشاهده و تجربه‌پذیری را تنها راه کشف حقایق و رسیدن به علم نمی‌دانند، بلکه با به رسمیت شناختن روش تجربی، روش وحیانی و عقلی را هم معتبر می‌شمارد. آن حضرت علیه السلام در تلقی تاریخ به عنوان دانشی بی‌طرف، التزام به بی‌طرفی و دخالت ندادن تعصب‌ها در تحلیل تاریخ را به عنوان اصلی مهم و غیر قابل انکار برمی‌شمارند. با این حال، آن را به معنای نفی و کنار گذاشتن باورها که بر نگرش تاریخی اثر خواهد گذاشت، نمی‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای بررسی‌هایی در این باره، ر. ک: کیت جنکینز، *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نودزی، چاپ اول، تهران: آگه، ۱۳۸۷، ص ۷۶؛ دیوید. و. هاملین، *تاریخ معرفت‌شناسی*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲؛ محمد ضمیران، *نیچه پس از هیدگر، دریدا و دولوز*، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹؛ محمد رضا کاشفی، *فرهنگ و مسیحیت در غرب*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۸۹، ۹۵، ۹۷.
۲. ادگار مورن، *روش ۳ شناخت؛ کتاب اول، انسان‌شناسی شناخت*، ترجمه علی اسدی، تهران: سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۲.
۳. مایکل استفورد، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، چاپ دوم، تهران: امام صادق و سمت، ۱۳۸۵، ص ۲۴ - ۲۵.
۴. محمد ضمیران، *پیشین*، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.
۵. دبلیو. اچ. والش، *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۸۲.
۶. مایکل استفورد، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ اول، تهران: نشرنی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.
۷. کارل ر. بوپر، *شناخت عینی برداشتی تکاملی*، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۴۸ - ۵۰.
۸. ر. ک: رنه دکارت، *گفتار در روش درست راه بردن عقل*، ترجمه محمد علی فروغی، چاپ اول، مشهد: انتشارات مهر دامون، ۱۳۸۵؛ محمد ضمیران، *پیشین*، ص ۱۳۷.

۹. محمد ضمیران، همان، ص ۱۲۷ - ۱۲۹.
۱۰. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۸۳.
۱۱. کیت جنکینز، پیشین، ص ۱۱۰.
۱۲. برایان فی، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۹.
۱۳. محسن غرویان، درآمدی بر آموزش فلسفه. چاپ هفتم، قم: شفق ۱۳۷۸، ص ۹۲؛ سی. بی. ین. مکالا، بنیادهای علم تاریخ؛ چیستی و اعتبار شناخت، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۲۶.
۱۴. حسینعلی نوذری، فلسفه تاریخ؛ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ص ۱۲۱.
۱۵. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۵.
۱۶. آر. جی. کالینگ وود، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: اختران، ۱۳۸۵، ص ۲۱۴.
۱۷. ئی. ایچ. کار، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، چاپ پنجم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۸.
۱۸. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۹۱.
۱۹. ئی. اچ. کار، پیشین، ص ۴۹.
۲۰. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۸۶ - ۸۷.
۲۱. محمد ضمیران، پیشین، ص ۱۳۰.
۲۲. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۸۸ - ۸۹.
۲۳. همان، ص ۱۰۱.

۲۴. همان، ص ۲۰.

۲۵. علیرضا ملانی توانی، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، چاپ اول، تهران: نشر نی،

۱۳۸۶، ص ۱۴۱.

۲۶. مایکل استفورد، پیشین، ص ۱۱۲.

۲۷. برای تأملی پیرامون مفهوم حقیقت، رک: سی. بی. ین. مکالا، پیشین، ص ۲۵ - ۳۱.

۲۸. امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، احادیث، علوم و عسرت را از منابع بینش و

معرفت دانسته‌اند. برای اطلاعات بیشتر، رک: نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴، ص ۲۵۲؛ نامه ۵۲، ص

۵۷۷؛ خطبه ۲۳۹، ص ۴۷۴.

۲۹. همان، خطبه ۹۹، ص ۱۸۴. «أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدِّجٌ وَ فِي إِبَاءِكُمْ الْمَاضِينَ

نَبْصِرَةٌ وَ مُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»

۳۰. همان. «وَ عَلَى آثَرِ الْمَاضِي (الماضين) مَا يَمْضِي الْبَاقِي»

۳۱. همان، خطبه ۱۶۰، ص ۲۹۸، ۲۹۹. «وَ إِنْ شِئْتَ تَنَبَّأْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَيْثُ

يَقُولُ (رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) وَ اللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ

وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صَفَاقِ بَطْنِهِ لِهَزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ لَحْمِهِ، وَ إِنْ شِئْتَ بِدَاوُدَ عليه السلام

صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِيِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ أَيُّكُمْ

يَكْفِينِي بَيْعَمَا وَ يَأْكُلُ قَرَصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمْنِهَا، وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام فَلَقَدْ كَانَ

يَتَسَوَّدُ الْحَجَرِ وَ يَلْبَسُ الْخَشْنِ وَ يَأْكُلُ الْجَشْبَ وَ كَانَ آدَامَهُ الْجُوعَ وَ سَرَّاجَهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظَلَالَهُ فِي

السَّاءِ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ فَاقَهْتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تَنَبَّتِ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتَنُهُ

وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَ لَا طَمْعٌ يَدُلُّهُ، وَ دَابَّتُهُ رَجُلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ.»

۳۲. جان ایچ آرنولد، تاریخ، ترجمه احمد رضا نقاء، چاپ اول، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۹، ص ۲۴.

۳۳. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۴. «اعْتَبِرُوا بِحَالِ وَدِّ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي

إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»، فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَانِ الْأَحْوَالِ، وَاقْرَبِ اسْتِثْبَاتِ الْأَمْثَالِ! تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ

تَشْتَهُمْ، وَتَفَرُّقَهُمْ، لِيَالِي كَانَتْ الْآكَاسِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ يَخْتَارُونَهُمْ عَنْ رَيْفِ الْأَفَاقِ، وَيَبْحِرُ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةَ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ، وَمَهَابِي الرِّيحِ، وَتَكْدُ الْمَعَاشِ، فَتَرْكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرِ وَبَرِّ، أَذَلَّ الْأَمَمِ دَارًا، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَارًا، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَنْصُمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ الْفَتَى يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا، فَأَنَا خَوَالٍ مُظْطَرِبَةٍ، وَ الْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٍ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بِلَاءِ أَزَلِّ، وَأَطْبَاقِ جَهْلِ! مِنْ بَنَاتِ مَوْءُودَةٍ، وَأَصْنَامِ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ، وَعَارَاتِ مَسْنُونَةٍ»

۳۴. همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۷.

۳۵. مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، ج ۱، چاپ دوم، قم: صدرا، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷؛ ن. ایچ کار، پیشین، ص ۷۶.

۳۶. عبدالحمید صدیقی، تفسیر تاریخ، ترجمه جواد صالحی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۳۶ - ۳۷.

۳۷. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۶۰، ص ۳۰۰. «تَأْسُ بَنِيكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ بِالْحَقِّ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى، وَعِزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى وَحَبٌّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُنَاسَى بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ. قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أُبْعَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبْنًا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ. وَلَقَدْ كَانَ بِالْحَقِّ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَلِيسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ نَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِي، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السُّرُّ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ النَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةَ لِأَحْدَى أَرْوَاجِهِ غَيْبِي عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارَهَا. فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ»

۳۸. معمولاً برخی ها از آن، تعبیر به پوسته رویین و هسته سفت درونی می کنند. رک:

ن. ایچ کار، پیشین، ص ۳۷.

۳۹. مایکل استفورد، پیشین، ص ۲۳.

۴۰. گوردون چایلد، تاریخ و بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ گرایسی، ترجمه محمد تقی فرامرزی، چاپ اول، انتشارات مازیار، ۱۳۵۴، ص ۴۱.

۴۱. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۵۶، ص ۱۰۶. «لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، وَمُضِيًّا عَلَى اللَّعْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْعَالَمِ، وَجِدًّا عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَانَسَانِ أَنْفُسَهُمَا؛ أَيُّهُمَا يَسْتَقِي صَاحِبَهُ كَأَسِّ الْعُنُونِ، فَمَرَّةٌ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةٌ لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَيْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَبَوِّئًا أَوْطَانَهُ»

۴۲. همان، ۱۹۲، ص ۳۹۶. «فَانظَرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقِدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفِتْنَةَ، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نِعْمِهَا، وَالتَّفَّتِ الْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِيقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَأَوْتُهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزِّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ نَابِتٍ، فَهَمَّ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَيَمْنُضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمْضِيهَا فِيهِمْ لَا تَغْمَرُ لَهُمْ قَنَاءَةٌ، وَلَا تُقْرِعُ لَهُمْ صَفَاءَةٌ وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَمَّسْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّ اللَّهَ (سُبْحَانَهُ) قَدْ امْتَنَّ عَلَى جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَى كَنَفِهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ تَمَنٍّ، وَأَجْلٌ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ»

۴۳. همان، ص ۳۸۰.

۴۴. دلبلیو، اچ. والش، پیشین، ص ۲۰.

۴۵. مایکل استفورد، پیشین، ص ۲۳.

۴۶. دلبلیو، اچ. والش، پیشین، ص ۵۱.

۴۷. حسینعلی نودری، پیشین، ص ۲۸.

۴۸. مایکل استفورد، پیشین، ص ۱۱۹.
۴۹. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۲۰.
۵۰. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، چاپ سیزدهم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۸، ص ۲۷.
۵۱. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۳۱، ص ۵۲۳. «أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ.»
۵۲. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۲۰؛ مرتضیٰ مطهری، پیشین، ص ۱۲۳.
۵۳. نهج البلاغه، پیشین، حکمت ۲۸۱، ص ۶۹۸. «لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمَعَانِيَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ، فَقَدْ تَكْذَبَ الْعْيُونَ أَهْلَهَا وَ لَا يَعْشُ الْعَقْلُ مِنْ اسْتَنْصَحِهِ.»
۵۴. همان، خطبه ۱۴۱، ص ۲۶۰. «أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ، الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ.»
۵۵. همان، حکمت ۲۱۱، ص ۶۷۴. «... وَ مِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظَ التَّجْرِبَةِ...»
۵۶. همان، خطبه ۱۷۶، ص ۳۳۶. «... فَقَدْ جَرَّبْتَهُمُ الْأُمُورَ وَ ضَرَّسْتُمُوهَا وَ وَعَظَّمْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ...»
۵۷. حسینعلی نودری، پیشین، ص ۳۲.
۵۸. برایان فی، پیشین، ص ۲۸۹.
۵۹. مایکل استفورد، پیشین، ص ۹۳.
۶۰. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.
۶۱. همان، ص ۱۰۹.
۶۲. حسینعلی نودری، پیشین، ص ۳۲.
۶۳. همان، ص ۴۷.
۶۴. دبلیو. اچ. والش، پیشین، ص ۲۳.
۶۵. حسینعلی نودری، پیشین، ص ۳۲.

۶۶. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۶۷. حسینعلی نوذری، پیشین، صص ۴۷ - ۴۸.

۶۸. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۴. «اللّٰهُ اللهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ، وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ الشَّانَ، وَمَنَافِعَ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأَمَمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ، حَتَّى أَغْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ، سُلْسًا فِي قِيَادِهِ، أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَتَنَابَعَتْ الْقُرُونَ عَلَيْهِ، وَكَبِيرًا تَضَايَعَتْ الصُّدُورُ بِهِ. إِلَّا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكَبَرَاتِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسِبِهِمْ، وَتَرَفَّقُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَالْقَوَا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَجَاحَدُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَمُعَالِيَةً لِلآلِهِ، فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أُسَاسِ الْعَصِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسَيُوفُ إِغْتِرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ»

۶۹. همان، خطبه ۱۸۲، ص ۳۴۸. «أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي الْبَسْكُمْ الرِّيشَ، وَأَسْبِغْ عَلَيْكُمْ الْمَعَاشَ؛ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سَلْمًا، أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النَّبِيِّ وَعَظِيمِ الرَّفِيقَةِ، فَلَمَّا اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ، وَاسْتَكْمَلَ مَدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِسَى الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتْ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، الْمَسَاكِنُ مُعْطَلَةً، وَرَثَتُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ»

۷۰. همان، خطبه ۵۶، ص ۱۰۶.

۷۱. همان، «ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالنَّبْرَهَانَ الْجَلِيَّ، وَالْمِنْهَاجَ الْبَادِي، وَالْكِتَابَ الْهَادِي. أُسْرَتْهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتْهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَنَمَارُهَا مُنْتَهَدَةٌ. مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ، وَهَجَرَتْهُ بِطَبِيبَةٍ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَأَمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ. أُرْسِلَتْهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ. أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَذْخُولَةَ، وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْضُولَةَ. فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا تَحَقَّقْ شَقْوَتَهُ...»

۷۲. همان، خطبه ۱۹۲، ص ۴۰۰.